



حمید،

فرامرز،

روح الله



شور میاندوآب

مجید نفیسی

به یاد روح الله تیموری، حمید ندروند، فرامرز عدالتفام

که گفته که اسب

روح سرکش آب نیست؟

این تنها قیرات، اسب کوراوغلو نبود

که زاده‌ی رود ارس بود.

سه اسب جوان

از زرینه‌رود به‌در شدند:

روحی در تهران به‌خاک افتاد،

حمید در اردبیل

و فرامرز در تبریز.

زرینه‌رود شوریده، کف به دهان می‌آورد،

چفته‌های تاک از خشکی می‌سوزند

و عاشق نومید، ساز بر سنگ می‌کوبد.

وقتی مادرم خواب خانه می‌دید

من در سراب کار گل می‌کردم.

وقتی تلخی، طعم همیشگی پدر بود

من در مراغه کلوخه‌ی قند می‌زدم.

وقتی خواهرم در کارگاه، قالی می‌بافت

من در بناب تاک مو می‌نشاندم.

که گفته که آتش

روح سرکش آذربایجان نیست؟

این تنها چاملیل، دژ کوراو غلو نبود

که سنگر آزادگان شد.

در جمهوری بچه‌های میان‌دوآب

خدیجه آزادانه با شاه‌رخ زندگی می‌کرد،

جوانشیر خود را ناتوان نمی‌دید

و بهایی فارس با ترک مسلمان

در زرینه‌رود یکجا شنا می‌کرد.

مویه کن ای رود من

که هرگز به سرچشمه باز نخواهی گشت،

مویه کن ای تاک من

که هرگز به غوره نخواهی نشست

و مویه کن ای ساز من

که عاشق را جز تو پناهی نیست.

هفده فوریه هزار و نهصد و هشتاد و شش